

اعطای خودمختاری به قریباغ
کوهستانی در سال 1923 که با ترفند
کیروف روس تبار و میرزویان ارمنی
انجام گرفت، تخم نفاقی بود که در
واقع به دستور حکومت مرکزی
شوروی [سابق] به دست این افراد
کاشته شد و این منطقه را آباستن
حوادثی نمود که پس از 65 سال
در سال 1988 رخ نمود و سبب آن
همه کشتار مردم و اشغال سرزمین
آذربایجان به دست داشناک‌ها گردید.

قریباغ از سال 1923 تا 1988

دادن خودمختاری به قریباغ
کوهستانی، در واقع ادامه همان
سیاست تفرقه بینداز و حکومت کن
تزارها در این خطه بود که این بار در
شکلی دیگر پیاده گردید. دولتمردان
شوروی [سابق] این تحول شوم را در
حالی به مرحله اجرا درآوردند که نه
تنها از مردم جمهوری آذربایجان
نظر خواهی نشده بود، بلکه برخلاف
میل دهقانان ارمنی قریباغ نیز بود.
«آری. ال. الشتاد» درباره سیاست
تفرقه افکنی مسکو می نویسد:



صمد سرداری نیا

«نخست، باید این احتمال را
مطرح کرد که ناآرامی کنونی مانند
درگیری های دوره تزار توسط پایتخت
طرح ریزی و یا مجاز داشته شده است.
از نظر مسکو، درگیری های قومی این
مزیت را داراست که علیه روس ها
صورت نمی گیرد. بنابراین اذهان
جهانیان را از اعتراضات بالقوه ضد
روسی سایر قومیت ها شامل بالت ها،
تاتار های کریمه و قزاق ها به خود

مسکو، همیشه بر این اساس تنظیم و اعمال می‌گردید.

«این رویه مسکو تنها احساس تبعیض و دوگانگی را در ترک‌های آذربایجان تقویت می‌کند. کلیسای ارمنستان و کشیش‌هایش و املاک آن نه تنها مستقل هستند، بلکه هیچ‌گونه دخالتی در اداره املاک و یا مناسک مذهبی آن‌ها صورت نمی‌گیرد. در حالی که علمای مسلمان در زمین‌های اندکی که در اختیار دارند، تحت نظارت اکید هیئت مذهبی مسلمانان قرار دارد که جانشین هیئت‌های دوره تزار هستند و یا عین خود آن عمل می‌کنند. دبیر دوم حزب در آذربایجان روس است، در حالی که دبیر دوم حزب در ارمنستان ارمنی می‌باشد (همه دبیر اول‌های حزب بومی هستند). به ارمنه اجازه داده شده است تا الفبای سنتی خود را حفظ کنند، در حالی که آذربایجانی‌ها مانند سایر ترک‌ها در اتحاد جماهیر شوروی دچار برنامه «تغییر زبان» شده‌اند که عبارت است از تحمیل الفبای لاتین و سپس الفبای سیریلیک بر آن‌ها.

«شماری از آذربایجانی‌ها از این شکوه دارند که بسیاری از مواد غذایی (خاویار، گوشت و کره در نظر افراد بومی و مهمان بیشتر مشهود است) بیشتر از جمهوری آن‌ها خارج می‌شود تا از همسایگان‌شان (همین مورد را ناظران سیاسی متأثر از آخرین دستور لنین می‌دانند). آن‌ها می‌گویند که مواد

جلب می‌کند. از سوی دیگر، روس‌ها در حوزه آذربایجان و ارمنستان می‌توانند نقش یک میانجی، بانی صلح و مجری قانون را ایفاء کنند.

مهاجرت‌های روس‌ها به غرب، گواه پیریزی مشی آگاهانه دولت مبنی بر دامن زدن به تضاد میان قومیت‌های غیرروس هستند. یک افسر پیشین روس، مشی دولت را نسبت به ارتش و در عین حال عمومیت یافتن بیشتر آن در کل جامعه اتحاد شوروی چنین بیان می‌کند:

«مقامات مشوق خصومت‌های قومی هستند، زیرا اداره یک جامعه مرکب از نژادهای گوناگون که هیچ یک نمی‌تواند دیگری را درک کند، بس سهل‌تر است. مثلاً اگر گرجی‌ها، ارمنه و آذربایجانی‌ها در صلح و صفا با یکدیگر زندگی می‌کردند، آن‌ها نمی‌توانستند خواب راحت داشته باشند. بعضی از افسران، آموزش‌های سیاسی در این باب فرا می‌گیرند و تنها کافی است که چند افسر در یک هنگ از آن باخبر باشند.»¹

این سیاست تفرقه‌افکنی بر اساس تبعیض بود، بدین معنی که در نظر روس‌ها، ارمنیان خودی و آذربایجانی‌ها غیر خودی محسوب می‌شدند و سیاست

1	-	9	-10
-1370	-		
-	-	41	

اولیه از آذربایجان به کارخانه‌های اتومبیل‌سازی گرجستان برده می‌شود که محصولاتشان سپس به آذربایجانی‌ها فروخته می‌شود.

«چنین استنباط می‌شود که آذربایجانی‌ها در مقابل چنین سیاست‌های زیان‌آوری مقاومت از خود نشان نخواهند داد، زیرا که به قیمت سرکوب خونین آن‌ها توسط نیروهای ارتش اشغالگر روس تمام خواهد شد که با خشنودی بسیار به این عمل دست خواهند زد.»¹

علیرغم تبلیغات وسیع دولت مرکزی اتحاد جماهیر شوروی [سابق] مبنی بر حلّ قطعی مسئله قرمباغ که با ایجاد ولایت خودمختار در بخش کوهستانی این خطه صورت گرفته بود، نه‌تنها این مشکل حل نگردید، بلکه تبدیل به آتش زیر خاکستر گردید. در آن سال‌ها يك سازمان زیرزمینی به نام «قره باغ برای ارمنی‌ها» سر برآورد و به تلاش پرداخت، ولی در فضای خفقان آلود استالینی با فشار پلیس شوروی [سابق] از هم گسیخت. در سال 1929 نیز تظاهراتی در قرمباغ برای الحاق به جمهوری ارمنستان برپا گردید.

«حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی به جمهوری ارمنستان شوری برای رأی‌گیری به کمیته مرکزی حزب کمونیست شوروی ارائه نمود. آروتینوف در نامه خود در این باره نوشته بود که ولایت خودمختار قرمباغ علیا به اراضی ارمنستان متصل شده است. لذا وارد کردن این سرزمین در ترکیب جمهوری ارمنستان در ترقی و توسعه آنجا تأثیر زیادی می‌بخشد و می‌تواند در بهبود اداره اقتصادی آنجا مؤثر واقع شود. ضمیمه کردن قرمباغ به ارمنستان در ادامه تحصیل پرسنل محلی آن ولایت، در مدارس عالی و دانشگاه‌های ارمنستان به زبان مادریشان امکان به وجود می‌آورد. از طرف دیگر تعدادی از نیروی انسانی و کادر مورد نیاز جمهوری ارمنستان شوروی نیز از ولایت قرمباغ تأمین می‌گردد. آروتینوف در خاتمه نامه‌اش به «آرزوهای اهالی قرمباغ علیا» استناد کرده بود، لیکن در این رابطه هیچ‌گونه سؤال و نظر خواهی از خود اهالی به عمل نیامده بود.

«حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی به محض دریافت این نامه از آروتینوف، نامه‌ای به‌عنوان [میرجعفر] باقراوف دبیر اول وقت کمیته مرکزی حزب کمونیست آذربایجان فرستاده و نظر ایشان را در مورد پیشنهاد کمیته مرکزی حزب کمونیست ارمنستان جویا می‌شود. باقراوف ضمن پاسخ به سؤال و

«در پائیز سال 1945 آروتینوف [هاراتونیان] دبیر اول کمیته مرکزی حزب کمونیست ارمنستان پیشنهاد الحاق «ولایت خودمختار قرمباغ

علیرغم تبلیغات وسیع دولت مرکزی اتحاد جماهیر شوروی [سابق] مبنی بر حلّ قطعی مسئله قرمباغ که با ایجاد ولایت خودمختار در بخش کوهستانی این خطه صورت گرفته بود، نه‌تنها این مشکل حل نگردید، بلکه تبدیل به آتش زیر خاکستر گردید. در آن سال‌ها يك سازمان زیرزمینی به نام «قره باغ برای ارمنی‌ها» سر برآورد و به تلاش پرداخت، ولی در فضای خفقان آلود استالینی با فشار پلیس شوروی [سابق] از هم گسیخت. در سال 1929 نیز تظاهراتی در قرمباغ برای الحاق به جمهوری ارمنستان برپا گردید.

«در پائیز سال 1945 آروتینوف [هاراتونیان] دبیر اول کمیته مرکزی حزب کمونیست ارمنستان پیشنهاد الحاق «ولایت خودمختار قرمباغ

آروتینوف و باقراوف را بلاجواب گذاشته است»¹.

در قانون اساسی اتحاد جماهیر شوروی [سابق] که سه سال پس از نوشته شدن این نامه در 25 فوریه 1948 به تصویب رسیده، آمده است: «جمهوری خودمختار شوروی سوسیالیستی نخجوان و ولایت خودمختار قرمباغ کوهستانی جزو جمهوری شوروی سوسیالیستی آذربایجان می‌باشند».

طبق اصل 146 همان قانون «تغییر مفاد قانون اساسی اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی فقط بر طبق تصمیم شورای عالی اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی که با اکثریت اقل دوثلث آرای هر یک از مجالس آن تصویب شده باشد، به عمل می‌آید».²

بنا به نوشته عالی‌ه ارفعی: «دوران استالین‌زدائی را می‌توان دوران «اعاده حیثیت ملت‌ها» نیز نامید، چرا که از آثار آن تجدیدنظر در شیوه عملکرد فدراسیون بود».³ افزایش میزان صلاحیت جمهوری‌ها در خصوص مراجع

پیشنهاد آروتینوف با دلایل آورده شده در نامه آروتینوف مخالف می‌کند، لیکن در پایان نامه‌اش موافقت خود را در مورد الحاق قرمباغ کوهستانی (به استثنای ناحیه شوشا که کاملاً آذری‌نشین بوده است) به جمهوری ارمنستان با یک شرط اعلام می‌دارد و آن شرط این بود که از اراضی چسبیده ارمنستان به آذربایجان مخصوصاً سه ناحیه‌ای که ترجیحاً محل سکونت و زندگی آذری‌ها بوده است، نیز به آذربایجان ملحق شود. باقراوف در عین حال از تغییرات سرحدات و جغرافیای سایر جمهوری‌های ماورای قفقاز و قفقاز شوروی نیز سخن به میان می‌آورد.

«کاملاً واضح بود که طرح مسئله سرحدات جمهوری‌ها و ولایات خودمختار ماورای قفقاز و قفقاز شوروی که متعاقب یک پروسه تاریخی و قراردادهای منعقد شده تشکل یافته و به وجود آمده بودند، از طرف رهبر وقت تشکیلات حزبی ارمنستان نشانگر این واقعیت بود که نامیرده دنباله‌روی عناصر ملّی‌گرای افراطی بوده است که مستقیم و غیرمستقیم تحت تأثیر چنین روحیه‌ای قرار داشته و باقراوف را نیز مجبور به اعلام چنین جوابی نموده است. تصادفی نبود که حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی [سابق] و حکومت آن، نامه‌های

1 1989

2

104

ارمنستان بگیرد و یا آن را به گونه‌ای از حاکمیت آذربایجان دور سازد.¹ علیرغم این شکوائیه قرباغ کوهستانی در آن سال‌ها به پیشرفت‌های بزرگی دست یافت. بنا به نوشته بهناز اسدی‌کیا:

«اقتصاد استان قرباغ کوهستانی تحولات چشمگیری را به خود پذیرفت. در سال 1953 مخزن مینگه چئویر بر روی رودخانه کر احداث شد. این مخزن شامل 565 میلیون فوت مکعب (16 میلیون متر مکعب) می‌شود و مساحتی حدود 234 مایل مربع (606 کیلومتر مربع) دارد. حداکثر عمق این مخزن 247 فوت (75 متر) می‌باشد. کانال قرباغ کوهستانی با 109 مایل (175 کیلومتر) طول، ارتباط میان این مخزن و رود ارس را فراهم می‌کند. این کانال به تنهایی حدود 250 هزار جریب (صد هزار هکتار) از زمین‌های حاصلخیز را آبیاری می‌کند و به علاوه طی دوره‌های خشک تابستان، آب رودخانه ارس را تأمین می‌کند.

«در سال 1976 با تأسیس و راه‌اندازی نیروگاه آبی ترتر چای، در اقتصاد این استان دگرگونی‌های شگرفی روی داد. در کشاورزی قرباغ نیز تولید انگور، غلات،

قضائی و قانونگذاری در سال 1975 و افزایش اختیارات شورای وزیران جمهوری‌های عضو اتحادیه، باعث تشدید احساسات ملی در پاره‌ای از مناطق، به ویژه قرباغ شد.

با روی کار آمدن نیکیتا خروشچف، گرچه در بسیاری از خط‌مشی‌های فراملی و سیاست‌خارجی تجدیدنظر شد و تغییراتی به وجود آمد، ولی بسیاری از مسائل داخلی فدراسیون همچنان حل نشده باقی ماند.

در شکوائیه‌ای که اهالی ارمنی ساکن قرباغ در 19 مه 1964 تسلیم خروشچف کردند، برتداوم اعمال سیاست تبعیض و تجاوز آذربایجانی‌ها علیه ارمنی‌ها اعتراض شده بود. در این شکوائیه بر جوانب و معیارهای مختلف تبعیضی اشاره شده بود:

1- توجه صرف به توسعه و پیشرفت مناطق آذربایجان.

2- مشارکت بیش از حد قرباغی‌ها در توسعه اقتصادی آذربایجان، با توجه به محدودیت منابع و عدم پیشرفت منطقه قرباغ.

3- چگونگی تخصیص آب رودخانه‌های جاری در قرباغ به مناطق دیگر.

4- مسائل فرهنگی-تعلیماتی.

در شکوائیه از خروشچف خواسته شده بود که تصمیمی جهت الحاق منطقه قرباغ کوهستانی به جمهوری

دام‌های گوشتی و شیری و در مراتع مرتفع، پرورش دام‌های گوشتی و پشمی گسترش یافته است. زنبورداری نیز از بخش‌های قابل توجه اقتصاد این استان است. در سال 1978 در کلخوزها و سوخوزهای دولتی 6837 کندوی زنبور عسل نگهداری می‌شد. فعالیت مهم دیگر اقتصادی، پرورش کرم ابریشم است. این استان همچنین به علت وجود مراتع حاصلخیز یکی از مراکز پررونق دامداری است. قرمباغ کوهستانی از نظر گوشت و لبنیات تا حدی خودکفاست صنعت نیز به موازات کشاورزی در این استان به فعالیت مشغول بوده و بر حسب میزان توسعه و اهمیت شامل صنایع سبک و نیم‌سبک می‌شود. صنایع قرمباغ شامل کارخانه‌های نوشابه‌سازی، ابریشم‌بافی، الکترونیک و تولید فرآورده‌های لبنی است. صنایع بیشتر شامل تولید مواد خام است و بیش از نیمی از محصول آن‌ها را محصولات غذایی تشکیل می‌دهند.

«صنایع سبک در درجه دوم اهمیت قرار دارند. صنایع سبک و نیم سبک عمدتاً در خان‌کندی استقرار یافته و شامل کارخانه‌های ابریشم‌بافی، کفش، فرش ماشینی، قالبیافی و تولید پوشاک می‌شود. کارخانه تولید محصولات الکترونیکی خان‌کندی نقش مهمی در اقتصاد این منطقه دارد. خان‌کندی

توتون، دامداری، باغداری، زنبورداری و پرورش کرم ابریشم نقش اساسی ایفاء می‌کند. در سال 1978 در این استان، 48 کلخوز و 26 سوخوز مشغول فعالیت بودند. اراضی قابل کشت این استان ۲۰۳/۲ هزار هکتار است. از این مقدار ۷۵/۴ هزار هکتار زیر کشت محصولات سالانه است و ۲۰/۲ هزار هکتار به نباتات دائمی (درختان بارده و غیربارده) و ۱/۸ هزار هکتار به اراضی آیش اختصاص یافته است. همچنین ۱۰۱/۷ هزار هکتار از اراضی را مراتع تشکیل می‌دهند.

«غلات در تمام نواحی و توتون در ناحیه مارداکرت تولید می‌شوند. تاکستان‌های انگور این استان با سیستم‌های پیشرفته و مکانیزه اداره می‌شود. در کلخوزها و سوخوزها و سایر مؤسسات دولتی جمعاً ۱۶/۳ هزار هکتار تاکستان و هزار هکتار باغ میوه‌های هسته‌دار و دانه‌دار وجود دارد.

«در سال‌های اخیر با وجود کاهش مقدار اراضی زیر کشت تاکستان‌ها، افزایش چشمگیری در تولید انگور به وجود آمده است.

«همچنین در دامداری، فعالیت اصلاح‌نژاد، افزایش عملکرد تولید در اراضی زیر کشت علوفه، استفاده از مراتع بیلاقی و قشلاقی گسترش قابل ملاحظه‌ای به چشم می‌خورد. در مراتع کم ارتفاع و دشت‌ها پرورش

هم ادامه دارد. هلن کارر دانکوس می‌نویسد:

«چه کسی پیش از فوریه 1988، در خارج ا.ج.ش.س.، خارج از محدوده‌های ارمنی و آذری، صحبتی از قرمباغ علیا شنیده است؟ با این همه، سرنوشت این منطقه خودمختار و ایسته به آذربایجان است که بر جهانیان دامنه برخورد‌های بین قومی در ا.ج.ش.س. را آشکار می‌سازد و سرتاسر منطقه قفقاز را در جنگ داخلی فرو می‌برد و نشان می‌دهد که فدرالیسم شوروی از نفس افتاده است.

«بحران منطقه قفقاز، دارای ابعاد متعدّد است. مسئله قرمباغ علیا، مسئله محیط زیست، روابط میان ارمنه و آذری‌ها و خصومت روزافزون این دو ملت حتّی در مسکو، و تاروایب ا.ج.ش.س. با همسایه‌اش ترکیه، داده‌های این بحران‌اند. هر یک از این مسائل به تتهائی برای تغذیه برخورد‌هایی کفایت می‌کند که خشونت آن هنوز تا آن هنگام در اتحاد شوروی ناشناخته است.»²

«گورباچف نخستین کنگره دوره دبیر کلّی خود را در 25 فوریه 1986 برگزار کرد، این کنگره را که سراسر به انتقاد از شیوه‌های برژنف اختصاص یافت، می‌توان مشابه کنگره بیستم (25 فوریه 1956) در دوران

بیش از نیمی از محصولات صنعتی این استان را تولید می‌کند».¹

در قانون اساسی اتحاد جماهیر شوروی [سابق] که در هفتم اکتبر 1977 به تصویب رسیده، اصول 78 و 87 شایان توجه است: در اصل 78 گفته شده بود: «سرزمین یک جمهوری متّحده را بدون موافقت خود آن جمهوری نمی‌توان تغییر داد. مرزهای میان جمهوری‌های متّحده باتوافق جمهوری‌های مربوطه قابل تغییر است و این توافق باید به تصویب اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی نیز برسد.»

در اصل 87 نیز آمده بود که: «جمهوری شوروی سوسیالیستی آذربایجان، استان خودمختار قرمباغ کوهستانی را دربردارد.»

با انتخاب میخائیل سرگوییچ گورباچف به دبیر کلّی حزب کمونیست شوروی [سابق] در 11 مارس 1985، دگرگونی‌های بزرگی در اتحاد جماهیر شوروی ایجاد شد و بالاخره منجر به فروپاشی این امپراطوری گردید. در این راستا، مسئله قرمباغ کوهستانی نیز مطرح گردید و سبب فجایعی گردید که هنوز

گورباچف که میسر اصلاحات تحت عنوان «گلاسنوست» و «پرسترویکا» بود و از سیاست‌های زمامداران پیشین این کشور به شدت انتقاد می‌کرد، نیز همان سیاست‌های گذشته در مورد ملیت‌های مختلف مبنی بر تفرقه بینداز و حکومت کن و تبعیض بین ارمنه و مسلمانان را ادامه می‌داد. «آدری. ال. اشتاد» می‌نویسد:

«مسئله دوم نیز که با مشی دولت دوره تزار بی‌شبهت نیست، عبارت است از واکنش‌های متفاوت دولت مرکزی نسبت به بروز ناآرامی در دو جمهوری که خود شایان توجه است. گورباچف ماه‌ها با ارمنه بر سر میز مذاکره نشست، عرض حال‌های آن‌ها را پذیرفت و پیش از توسل به ارتش پیشنهاد حل مسئله کرد. اما در آذربایجان بلافاصله نیروی نظامی فراخوانده شد و محاکمه آذربایجانی‌ها به اتهام «ضد ارمنی بودن» صورت گرفته و حتی خارج از آذربایجان انجام شد، چرا که ارمنه دادگاه‌های آن‌ها را به نقض بیطرفی در قضاوت متهم کردند. اگرچه گزارش مبنی بر مردن آذربایجانی‌ها واصل شده است، اما هیچ‌گاه دیده نشده است که ارمنه به خاطر ارتکاب قتل محاکمه شوند. رسانه‌های شوروی همواره از ایروان یا خان‌کندی (یا ارمنه مقیم پایتخت)

زمامداری خروشیف دانست که سعی در استالین‌زدائی داشت. به علاوه، این کنگره نیز همانند کنگره بیستم نتوانست برای قومیت‌های مختلف این کشور دلگرم‌کننده باشد، به ویژه که گورباچف خلق شوروی را مجموعه‌های اجتماعی-بین‌المللی توصیف کرد که در آن دوستی خلق‌ها، احترام به فرهنگ‌های ملی و وجود دارد.

«ملیت‌های شوروی با این تفکر و تلقی ناآشنا نیستند. آنها بارها شنوای برداشت سانت‌الیستی از مسائل ناسیونالیستی بوده‌اند. تفکر سیاسی مبتنی بر سانت‌الیسم گورباچف که زیر مجموعه اندیشه فضای اقتصادی واحد از جمله مبانی آن است، موجبات جهت‌گیری‌های بعضاً تند می‌شود. حمله شدید وی به آنچه «ناسیونالیسم تنگ‌نظر و محلی‌گرا» می‌خواند و محکوم ساختن سیاست و تفکر مبتنی بر «ترجیح ملی» به عنوان مانعی در راه حرکت به سوی سوسیالیسم یکپارچه و متحدکننده که می‌تواند به تمام جامعه انسجام بخشد، همه در حکم عوامل تقویت‌کننده موضع گورباچف بود، زیرا وی می‌توانست بدین وسیله مبانی قدرت بناشده توسط برژنف را به نحوی تحت تسلط خود درآورد»¹.

نامعلوم و در پرده مانده است. زمانی که آشکار شد که اتحاد شوروی در آستانه فروپاشی است، بیشتر مدارك و اسناد مربوط به این عملیات - حدود 200 جعبه - مهر و موم شده و توسط ارتش شوروی به مسکو فرستاده شد.

«ژانویه سیاه، آغاز پایان حکومت شوروی در آذربایجان بود. اعضای حزب کمونیست که زندگی خود را وقف خدمت به منافع اتحاد شوروی کرده بودند، با دیدن دگرگونی اوضاع بیمناک شدند. داستان‌هایی که اعضای حزب کارت‌های عضویت خود را آتش می‌زدند، فراوان بود. رئیس جمهور فعلی آذربایجان، حیدر علی‌اوف عضو سابق پولیت‌بورو به‌گورباچف حمله کرده و او را متهم نمود که معمار اصلی این جنایت شنیع می‌باشد. در میان این همه آشوب و اغتشاش، مقامات شوروی تمام کوشش خود را به کار بردند تا از انتشار اخبار این جنایت در جامعه بین‌المللی جلوگیری نمایند.

«اما دو استثنای قابل توجه در این میان وجود داشت: «میرزاخزر» و گروه کوچک وی در «رادیو آزادی» که اخبار روزانه را درباره باکو پخش می‌کرد، و کوشش‌های خبرنگار عگاس معروف دنیا «رضا دقتی»².

اخباری نقل می‌کنند، در حالی که کمتر خبری از باکو به گوش می‌رسد.¹ گورباچف که بیشتر تحت تأثیر مشاور اقتصادانش «آگانگیان» ارمنی بود، در دوران زمامداریش تنها سرزمینی که به خاک و خون کشید، شهر باکو بود که این جنایت به ژانویه سیاه معروف است. وی با این اقدام جنایتکارانه‌اش، سیاست تبعیض‌آمیز پیشینیانش را به اوچرساند.

رضا دقتی، خبرنگار عگاس مقیم پاریس که تبری‌زی‌الاصل است، با تلاش کم‌نظیری، حقایق این فاجعه خونبار را به گوش جهانیان رساند. گزارش او از این کشتار مانند یک رمان و حتی نمایشنامه هالیوود است، ولی با سناریوی حقیقی. «بتی بلیر» سردبیر مجله «آذربایجان اینترناشنال» می‌نویسد:

«آذربایجانی‌ها آن را ژانویه سیاه می‌نامند و آن زمانی بود که تانک‌ها و نیروهای شوروی، خیابان‌های باکو را در نور دیدند. هدف عملیات «ضربه» ای نیروهای شوروی، سرکوب جنبش استقلال طلبانه در آذربایجان بود. به دنبال این عملیات، قتل عام مردم عادی توسط نیروهای شوروی در 19-20 ژانویه 1990 به وقوع پیوست. آمار حداقل 300 و حتی خیلی بیشتر را نشان می‌داد. امروز با گذشت بیش از 8 سال هنوز حقایق

می‌گشودند، هر کس که در سر راهشان بود، زیر می‌گرفتند و به پنجره‌ها و منازل مردم، به هر خانه‌ای که چراغش روشن بود، حتی به ماشین‌های امداد و پزشکان که برای نجات آمده بودند، آتش می‌گشودند...

«این بار باز تبلیغات غرب جانب ارمنی‌ها را گرفته بود که به عنوان مهمان به قرمباغ آمده وکنگر خورده و لنگر انداخته و اینک با افزایش تعدادشان خواستار جدائی شده بودند. غرب اینان را شهروندان تحت اشغال که خواستار آزادی و استقلال است، معرفی می‌کرد و آذربایجان را که صاحب‌خانه و تاریخ این سرزمین بود، به عنوان اشغالگر بی‌رحم (!) قلمداد می‌نمود. این‌گونه بود که مخالف سیاسی مشهور روس، سخاروف اشک تمساح ریخته و می‌گفت: «درحالی که جهان به سوی صلح و آزادی می‌رود، بعضی‌ها در آذربایجان خواستار بازگشت به اسلام شده‌اند!»! همو ناله سر داده بود که «ای ارمنی‌های متمدن و آزاد اندیش! آذربایجانی‌ها در حقّ شما اعمال ننگینی روا داشته‌اند»!¹

اسعد طه گزارشگر نشریه «العالم» در این باره می‌نویسد:

«در یازدهم فوریه 1988، ارمنستان ادعاهای آزمانده خود را در مورد قرمباغ و الحاق آن به ارمنستان از سرگرفت. در این رابطه تظاهراتی در «خان کندي» مرکز قرمباغ به راه افتاد که به برخورد میان آذری‌ها و ارمنی‌ها منجر شد و به طرفین نیز تلفاتی وارد آمد. برخوردها به مدت دو سال ادامه یافت. در ژانویه 1990 همراه با افزایش خشم عمومی علیه شورای عالی و ارتش روس و نیز رهبری گورباچف که همگی از طرف ارمنی حمایت می‌کردند، در باکو با نادیده گرفتن حکومت نظامی، تظاهرات عظیمی به راه افتاد که همه چیز را به تعطیلی کشاند.

«به دنبال آن در 20 ژانویه، جهان شاهد یکی از خونبارترین کشتارهای جمعی ارتش روس گردید که با حمله به باکو، مردم مسلمان آن جا را که خواستار آزادی‌های اساسی و حفظ سرزمین خود یعنی قرمباغ بودند، هدف قرار داد. يك شاهد عینی در این خصوص می‌گوید:

«تانک‌ها با تخریب موانعی که مردم بی‌گناه در پشت آن پناه گرفته بود، وارد شدند. آن‌ها به همه سو آتش

1 426 (11) 1992

۱۳۷۱/۵/۶